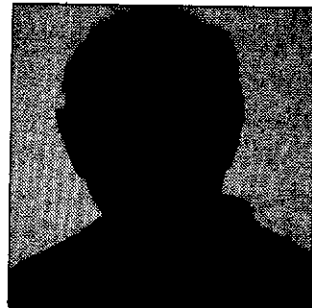


مقدمه

شاید جای چاپ و نشر این مقاله در «آیین» تناسبی با مثنی معمولی آن نداشته باشد، ولی من به جهاتی که در متن به آن‌ها اشاره شده، به دلیل درهم تنیدگی مسائل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه و تاثیر مسائل فراقاقتصادی در اقتصاد، مخصوصا دیدگاه‌های ایدئولوژیک جامعه و چگونگی برون‌رفت از این مسائل، آن را برای این نشریه مناسب می‌دانم. گرچه «آیین» برای روشنگری در بعد معنوی جامعه می‌کوشد، حال آن‌که این مقاله از طریق طرح مسائل فرهنگی و اجتماعی به بعد اقتصادی می‌پردازد، ولی هر دو هدفی واحد دارند:

از نظر من دغدغه اصلی گردانندگان «آیین» غنا بخشیدن و تعمیق اندیشه‌های خوانندگان اندیشه‌ورز و پرهیز از اندیشه‌های ایدئولوژیک افراطی، استقرار یک نظرگاه معنوی اندیشگی خردگرا و نقدپذیر است که بسیار هم مبارک است، اما نیل به چنین هدفی بدون توجه به استقرار یک نظام معیشتی روشن با مبانی فرهنگی و فلسفی شفاف مقدر نخواهد بود. از سوی دیگر می‌دانیم بنرهای اولیه آزاداندیشی (لیبرالیسم اندیشه‌ورز) در انگلستان به وسیله فلاسفه بزرگی چون بیکن و لاک و هابز کاشته شد، سپس متفکران فرانسوی (منتسکیو، دیدرو، روسو، ولتر و ...) آن را به حوزه سیاست کشانیدند و آن را توسط انقلاب فرانسه و بهره‌گیری از دستاوردهای دکارت بزرگ به همه جای دنیا پراکندند، اما پس از آن همین مقوله در آلمان به وسیله کانت و شیلر و هومبولت و هاردن برگ و دیگران به حوزه فرهنگی وارد شد. اگر حوزه اولی را فلسفی و دومی را سیاسی تلقی کنیم، سومی را باید حوزه آزادی‌خواهی فرهنگی به حساب آوریم. ضمنا فراموش نکنیم که این لوتر نورمیرگی آلمان بود که بر استبداد فکری کاتولیسیسم قرون وسطا خط بطلان کشید. یکی از متفکران فاضل معاصر ما^۲ معتقد است فرهنگ آلمانی حتی در قرون فعلی و معاصر، با ارائه سه چهره بزرگ (انشتاین، فروید، مارکس) دنیای تفکر بشری را متحول ساخته است؛ البته این نظر برای نگارنده قابل تامل است، بویژه به دلیل مارکس، چه من کانت را با در نظر گرفتن جهان سوم بر او برتری می‌دهم، زیرا مارکس دنیای معیشتی بشر را هدف قرار داد، در حالی که کانت به نقد و خردگرایی دنیای تفکر پرداخت. به هر حال امروز از سه منبع اصلی تفکر ایران - غیر از منابع سنتی-یعنی فرانسه، انگلوساکسون و جبهه آلمانی زبان، سومی تا حدی مغفول مانده است. نوشته زیر گامی است برای رفع این نقصان که امید می‌رود مورد نقد و توجه صاحب‌نظران قرار گیرد.

پس از جنگ جهانی دوم دو حادثه اقتصادی-اجتماعی استثنایی اتفاق افتاد که از نظر سرعت تحقق و تغییر نگاه به قضایا و حصول نتایج مثبت برای دیگر کشورها تبدیل به الگو شد و بر اندیشه‌ها اثر گذاشته این دو حادثه به دلیل اهمیت‌شان با همه فراز و نشیب‌هایی که پشت سر گذاشته‌اند، هنوز هم ارزش بازکاوی و مطالعه را دارند. این دو رخداد مربوط به بازسازی اقتصادی-اجتماعی و سیاسی دو کشور اصلی شکست‌خورده جنگ یعنی آلمان و ژاپن است. بدیهی است بازسازی کشورهای پیروز جنگ (فرانسه، انگلستان، آمریکا و ...) از این بررسی کنار گذاشته می‌شود. به نظر صاحب این قلم این‌که بر روی ویرانه‌های دو کشور درمانده و زیر و زبر شده آلمان و ژاپن، به سرعت دو جامعه پویا و شکوفا شکل گرفته، جای تامل دارد و نمی‌توان به سادگی آن را به تاریخ سپرد؛ تامل در این دو حادثه می‌تواند برای ما هم بسیار عبرت‌آموز باشد، بویژه برای اهالی مشتاق پیشرفت و شایقی به حل سریع معضلات خودمان. باید از خود بپرسیم چرا ما نتوانیم با همان سرعت آن تجربه موفق را به کار ببریم؟ یا چگونه می‌توان شرایط تحقق و انطباق آن‌ها را فراهم آورد؟ این دو حادثه هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ فرهنگی و معرفت‌شناختی قابل بررسی هستند و نباید با تلقی منفعلانه از کنار آن‌ها گذشت. آن هم با این توجیه که آن دو کشور شرایط فرهنگی و ظرفیت علمی دیگری داشتند. به نظر نگارنده این نوع برداشت، نوعی طفره رفتن از تحلیل علمی و فرار از تعهد و نیاموختن از تجربه مفید دیگران است. بویژه از لحاظ تغییر نگرش انسان‌ها به قضایای اقتصادی و اجتماعی، آن هم برای یک کشور هوشمند فرهنگ‌سالار چون ایران با امکانات وسیع انسانی و مادی‌اش. قابل ذکر است که نویسنده مدتی نسبتا مدید شاهد قسمت مهمی از بازسازی آلمان بود و پیوسته در این اندیشه سیر می‌کرد که برای معرفی و نقد افکار نمایندگان مکتب اقتصادی-اجتماعی نئولیبرالیسم آلمان (اردولیبرالیسم) گزارشی فراهم آورد تا به قول سعدی هدیه کند اصحاب راه آن هم به این قصد که افق تازه‌ای برای حل مسائل مبرم



باز کاوی معرفت‌شناسانه

یک تجربه

معرفی و نقد چهره‌های عمده

نئولیبرالیسم آلمان (اردولیبرالیسم)^۱

قسمت اول

سپیدهای صمدی

کلاسیک (آدام اسمیت، ریکاردو، میل، سی) می‌دانند که تنها از لحاظ زمانی هم عصر ماسته ولی از لحاظ محتوا با گذشته آن فرقی ندارد؛ گروهی دیگر افرادی را چون فون میزس^۲، فردریش هایک^۳ اتریشی و فریدمن آمریکایی نماد آن می‌دانند. در حالی که فون میزس در دهه سی قرن گذشته فعال بوده و مهم‌ترین کار او منازعه قلمی‌اش با اوسکار لانگه (اوسکار لانگز)^۴ پیرامون سوسیالیسم و مکانیسم قیمت‌ها بوده است و اطلاق لقب نئولیبرالیست به او کمتر صادق است. هایک با آن‌که در تشکیل جامعه اقتصادی مونت‌پلرین^۵ و جمع و جور کردن نئولیبرال‌های آلمان پس از جنگ در شهرک پلرین سوئیس نقش اساسی داشت و با همه دوستی‌ای که با نئولیبرال‌های اوردو و مکتب فرایبورگ داشت، اما مخصوصاً در مساله نظام اقتصاد اجتماعی بازار^۶ از آنان فاصله گرفته، چرا که در لفظ سوسیال گرایش‌ها مخفی سوسیالیسم می‌دید.^۸ فریدمن هیچ‌گاه خود را به مکتب فرایبورگ که گروه نئولیبرال پیرامون آن جمع شده بودند، وابسته ندید و خط لیبرالیسم کلاسیک را ادامه داد. فرهنگ بزرگ آلمانی بروکهاوس (جلد ۱۳، چاپ ۱۹۷۱) می‌نویسد برای اولین بار در سال ۱۹۳۹ لفظ نئولیبرالیسم برای کنفرانسی که در ژنو تشکیل شد، به کار رفت که هایکه روپکه، اویکن، بوم^۹ و میکس^{۱۱} نمایندگانش بودند و آن را راه سومی بین سرمایه‌داری کهن و اشتراکی در خدمت نظام اقتصاد بازار و نشانه‌ای از نوآوری و تعمیق آموزه لیبرالیسم بر اساس نظام رقابتی می‌دانستند که از سوی دولت تضمین و تقویت می‌شود و نیروهای زاینده تولیدی را شکوفا می‌کند. برای

بدهد و سیستم‌های مداخله‌گرانه دولتی اقتصادی، مثل سیستم نازی‌ها اصل رقابت و ابتکارات خصوصی را به خطر انداختند. باید پذیرفت که درباره نئولیبرال‌ها هم تقسیم‌بندی قطعی وجود ندارد، چنان‌که مانفرد اشترایت^{۱۲} و یورگن استارباتی^{۱۵} و هانس بسترز^{۱۶} در پژوهش‌های خود افراد متفاوتی را جزو این گروه می‌شمارند. در مورد حقانیت این نظرات، نگارنده سخنی نمی‌گوید، بلکه بیشتر درصدد است پیشروان نئولیبرال را در آلمان پس از جنگ معرفی کند که کار موفقیت‌آمیز بازسازی اقتصادی آلمان را سامان دادند و به جای ایدئولوژی اقتدارگرایی نژادپرستانه، با دیدنی معرفت‌شناسانه و فلسفی، نئولیبرالیسم خاص خود را ساختند، بدون این‌که پیوندهای خود را با ارزش‌های سنتی حاکم بر جامعه بگسلند یا به فردگرایی انسانی تجاوز کنند که هنوز هم در کشورهای آلمانی زبان (آلمان، اتریش، سوئیس) و تا حدی اروپای مرکزی نفوذ دارند، گرچه برخی از متفکران آلمانی نظیر دارندورف^{۱۷} از پایان عصر اقتصاد اجتماعی بازار خبر می‌دهند. تحلیل اندیشه‌ها و کارکرد آنان محور اصلی این گفتار است.

توفیق درخشان آنان در بازسازی آلمان سبب شد که از «معجزه اقتصادی آلمان» سخن به میان آید. گو این‌که خود پیشروان این اندیشه به چنین معجزه‌ای اعتقاد نداشتند.^{۱۸} عده‌ای از محققان چپ‌گرا هم این مکتب را نماد کامل امپریالیسم جدید و مبلغ اقتصاد و شرایط استعماری و استعماری در جهان سوم مخصوصاً در آمریکای لاتین می‌دانند و در این زمینه کتاب‌هایی هم نوشته‌اند مثل ارنست ماندل^{۱۹}،

ولی نویسنده این برداشت را نمی‌پذیرد. اخیراً در زبان فارسی هم کتابی در زمینه طرد نئولیبرالیسم نوشته و منتشر شده است.^{۲۰} ولی من با تمام احترام و مقامی که برای اندیشه‌های سوسیالیستی و شخص مارکس قائلم، همیشه از خود می‌پرسم چرا در تمام دوران ۱۴ سال اقامتم در آلمان شاهد بودم که گروه گروه از آلمان شرقی - که ساخته و پرداخته اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی بود - با قبول انواع خطرهای هولناک به دنیای غرب فرار می‌کردند و عکس آن صادق نبود، آن‌ها با همه انتقادهای ظاهراً موجهی که به آلمان غربی وارد بود؟ به هر حال این مکتب در بازسازی اقتصادی و اجتماعی کشورهای اروپا و مخصوصاً خود آلمان بسیار موثر اقدام کرده است، بدون آن‌که نیازی به ارائه ارقام و آمار باشد، زیرا این داوری به آن معنا نیست که این مکتب خالی از ایراد است یا نویسنده درصدد است به هر قیمتی از آن دفاع کند، چنان‌که به تعدادی از انتقادها در متن اشاره خواهد شد. بویژه آن‌که نویسنده به سیستم تفکر انتقادی به عنوان ارثیه فرهنگی آلمان معتقد است. این گروه اکنون در آلمان سالنامه اقتصادی اوردو بنیاد ارهارد^{۲۱} را سرپرستی می‌کنند که شعارش نظام اقتصادی - اجتماعی^{۲۲} است بدون این‌که سازماندهی رسمی یا دولتی‌ای برای آن وجود داشته باشد. اکثر استادان اقتصاد دانشگاه‌های آلمان، خود را به این مکتب وابسته می‌دانند و حتی موضوع محوری این تفکر یعنی نظام اقتصادی را به عنوان نوعی نهاد معرفی می‌کنند و به نهادگرایی پیوند می‌خورند. تا به حال ۵۸ شماره از سالنامه اوردو منتشر شده است؛

کینز همان را تکرار کرده): اگر می‌خواهید مملکتی را از پا در آورید، اول به پول آن حمله کنید تا متورم شود. به هر حال ویرانی‌ها و نابسامانی‌های فراوان این کشور^{۳۲} پس از جنگ جهانی دوم و ضرورت و فوریت بازسازی و دراندازی طرحی نو به تشکیل گروه نئولیبرال کمک کرد. می‌توان به طور مشخص این عوامل را در شکل‌گیری مکتب نئولیبرال موثر دانست:

۱. استیلاي رژیم خودکامه نازیسم با ایندولوژی واپسگرایی برتری نژادی و شعار «آلمان برتر از همه»،^{۳۵} یعنی شیوع فرهنگ شعارپردازی به جای شعور سالاری در جامعه؛
۲. سانسور شدید افکار و عقاید آزادیخواهانه و روزنامه‌ها و فعالیت احزاب دگراندیش و تلاش مداوم برای استقرار و تحکیم یک تفکر خردستیز که متأسفانه متفکران بزرگی چون هایدگر در آن مشارکت داشتند، آن هم با کمک گروه‌های سازمان یافته ضربت و فشار نظیر اس‌اس‌ها و پیراهن قهوه‌ای‌ها؛
۳. سرکوب شدید دگراندیشان از هر گروه، چه مذهبی‌ها و اقلیت‌های مذهبی و چه سیاسی‌ها مثل سوسیالیست‌ها، از میان بردن گرایش‌های اعتدالی اصلاح‌طلب برای اداره مملکت (مثل سرکوب شدید سوسیال‌دموکرات‌ها و متفکران معتقد به سوسیالیسم آزادیخواهانه و اورتودوکس)؛
۴. استقرار اقتصاد تحکمی که بدون توجه به قوانین مسلم اقتصادی با صلور دستور و بخشنامه به نظم اقتصادی مطلوب خود می‌پرداخت؛
۵. عدم وجود امکان نقد و عقلانیت انتقادی در تمام سطوح با وجود افرادی چون وبر و شاگردانش؛
۶. سیل مهاجرت اندیشمندان و متفکران و

نئولیبرالی را شکل دادند و بی‌سرو و صدا در محافل مخفی به فکر سازندگی کشور پس از سرنگونی رژیم مشغول بودند. این گروه یک مرتبه دست به کار نشدند و در یک جا هم ساکن نبودند و از آسمان هم به زمین نیامدند. شاید بتوان محورهای مشترک فکری مکتب نئولیبرالی (اوردولیبرالی) را به این شرح خلاصه کرد:

۱. پرهیز از برنامه‌ریزی متمرکز دستوری و استقرار اقتصاد رقابتی آزاد و تلاش برای تلفیق آزادی فردی و عدالت اجتماعی مخصوصاً با کمک اعتماد عمومی؛
۲. استقرار نظام سیاسی و اداری پاک و به معنای واقعی کلمه متقی؛ در این تفکر با درستی و درست‌کرداری و فرهنگ حذف ریاکاری و چپاول ثروت عمومی به وسیله امتیازات گروه‌های خاص، عمل می‌شد. اصل مهم اعتمادسازی عمومی در عمل (و نه در شعار) تقویت شد و همین مساله مثل اکسیر اعظم، مس این نظام را به طلا تبدیل کرد. سیستم حزبی پلورال و برگزاری انتخابات آزاد و مستقل بدون دخالت مراجع خاص اعتماد فرد فرد مردم را طلب می‌کرد؛
۳. تفکیک مقوله سیاست‌های اقتصادی از مقوله نظام اقتصادی و اولویت دادن به حل مساله نظام اقتصادی به طور شفاف (و نه کلی‌گویی)؛
۴. استقرار نظام رقابتی صادرات‌محور و تشویق صادرات بر اساس تعادل تراز پرداخت‌ها و دفاع از آزادی تجارت خارجی؛
۵. کنترل شدید نقدینگی و تمرکز آن‌ها در صندوق مخصوص ذخیره ارزی به نام یولیوس‌تورم^{۳۸} و نگهداری آن‌ها فقط برای طرح‌های سرمایه‌گذاری با مسئولیت بسیار

۸. تعیین سطح دستمزدها از طریق مذاکرات طولانی میان اتحادیه‌های قوی و مستقل کارگری و اتحادیه‌های کارفرمایان با وساطت بی‌طرفانه دولت؛

۹. مبارزه شدید با هر نوع کارت‌ل‌بندی و زد و بند مخفی و نظارت مداوم بر محصولات شرکت‌های تولیدی از طریق استاندارد چنان‌که وقتی بنز به تولید تانک لئوپارد و زیردریایی و هواپیما ارقام کرد، به شدت تعقیب و مجازات شد؛

۱۰. مالیات‌ها و یارانه‌ها اهرم اصلی تعدیل ثروت و توزیع برابر درآمد بودند، به شرحی که آمارهای رسمی از روندهای مثبت ضریب جینی خبر می‌داد؛

۱۱. سازمان‌های آماری مستقل و مورد اعتماد دانشگاهی مرتب نتایج کار خود را منتشر می‌کردند و به ندرت نسبت به آمارهای منتشر شده ابراز بدبینی می‌شد؛

به طوری که ملاحظه می‌شود این کشور با اتکاء به نئولیبرالیسم، تولید یا عرضه^{۳۹} را بر مصرف یا تقاضا^{۴۰} برتری می‌داد؛ نئولیبرال‌ها به شدت در برابر کینز و کینزی‌ها چپه مخالف گرفتند و از نظرات تولیدگرایان^{۴۱} دفاع کردند. نتیجه آن بود که جو مساعدی برای سرمایه‌گذاری و اشتغال فراهم آمد و از فرار سرمایه هم خبری نبود. در همان ابتدای بازسازی، بیش از ۵ میلیون کارگر خارجی در داخل همان اقتصاد ورشکسته جذب شدند و افزایش جمعیت هم عامل بازدارنده محسوب نمی‌شد. همان طور که گفته شد، بر کار نئولیبرال‌ها انتقادات بسیاری وارد می‌شد و نقادی خردمندانه ابزار کار دگراندیشان بود، بدون آن‌که به اخلال و براندازی و ریختن آب به آسیاب دشمن متهم شوند و همواره می‌گفتند:

بنابراین پیام اصلی او یکن در نظام اقتصادی، تامین و استقرار آزادی فردی در برابر فقدان آن در نظام اقتصاد متمرکز اداری است. او یکن نظام های اقتصادی بینابین را نظام هایی ناپایدار می داند که سرانجام در نظام اقتصادی دولتی استحاله می شوند.

تو پاک باش و مدار از کس ای برادر پاک
زنند جامعه ناپاک گارزان برسنگ
این که ادعا می شود معجزه اقتصادی آلمان بر اثر کمک های برنامه مارشال (که کل آن برای اروپا ۱۵ میلیارد بود) شکل گرفت،^{۳۲} درست نیست چون در حالی که این برنامه به انگلستان (۴ میلیارد)، فرانسه (۳ میلیارد) و ایتالیا (۲/۵ میلیارد) کمک کرد، به آلمان فقط ۱/۵ میلیارد پرداخت نمود. گاه نیز گفته می شود فقط ظرفیت های علمی و فرهنگی و نظام اداری سالم محصول تربیت پروسی، شرایط لازم برای تحقق پیشرفت و بازسازی آلمان غربی را فراهم آورده، اما این هم درست نیست، چه در آن موقع از ظرفیت علمی چیزی نمانده بود، این ظرفیت علمی قبل از پیدایش نازیسم و هیتلر وجود داشته، ولی چرا پیش نرفت؟ به علاوه دیگران با فساد اداری خود چه کرده اند؟ آیا حتی مثل چین و کره و تایوان با پدیده فساد برخورد کرده اند؟ از ظرفیت های فرهنگی آلمان فقط شیوه تلقی علمی با مسائل و نگرش معرفت شناسانه و منطقی فرد فرد مسئولان و کارگزاران و سیطره تفکر خردگرا بر جامعه و قبول اصل رواداری^{۳۳} باقی مانده بود که معجزه اقتصادی آن کشور را شکل داد، ولی برای نگارنده این سوال مطرح می شود که آیا دیگران نمی توانند همین فرهنگ را پیاده کنند و برای تحقق عکس آن نکوشند؟ نویسنده فقط تاکید می کند قصد بررسی سیر تحول و فراز و نشیب های این مکتب پس از تحقق معجزه اقتصادی و وحدت در آلمان و استقرار اروپای واحد را ندارد، زیرا مطلب بسیار طولانی خواهد

شد، اما واضح است که در پیدایش و تحول این مکتب متفکران فیلسوف و جامعه شناسان واقع گرا و مذهب شناسان آزاداندیش و انسان شناسان و حقوق دانان همگی نقش داشته اند. این امر نشان می دهد که برای پیشرفت جامعه تنها توجه به عوامل اقتصادی مطرح نیست، بلکه در نظر گرفتن عوامل غیراقتصادی، مخصوصا عوامل فرهنگی و اندیشگی و معرفت شناختی هم به همان اندازه نقش آفرین است زیرا این عوامل غیراقتصادی هستند که اعتماد عمومی را به عنوان بستر واقعی حرکت جامعه هموار می کنند. برای اثبات این مدعا، نویسنده از میان نمایندگان متعدد اولیه این مکتب به طور جداگانه و تا حدی به اختصار، زندگی و افکار شش نفر را در سلسله مقالاتی که در «آیین» منتشر خواهد شد، مورد نقد و تحلیل قرار می دهد:

۱. والتر او یکن؛^{۳۴} ویلهلم روپکه؛^{۳۵}
 ۲. الکساندر روستو؛^{۳۶} آلفرد مولر آرماک؛^{۳۷}
 ۳. فرانتز بوهم؛^{۳۸} لودویگ ارهارد.^{۳۹}
- به طوری که خواهیم دید، این چند تن تنها اقتصاددان نبوده اند، بلکه با دید فلسفی و نگرش جامعه شناسانه به حل مسائل اقتصادی می پرداختند. نگارنده برای پرهیز از اطاله کلام در این جا از ذکر نام دیگران چشم می پوشد؛ در پایان کوشش می شود اصول مشترکی که این افراد از آن ها پیروی کرده اند، استخراج شود، به امید آن که برای سازندگی و توسعه اقتصادی-اجتماعی دیگر کشورها از جمله ایران مفید واقع گردد.^{۴۰}
- نگارنده مثل اکثر متفکران وطن دوست ایرانی

اعتقاد دارد در بهروزی و پیشرفت یک کشور نقش عوامل درونزا^{۴۱} مهم تر از عوامل برونزا^{۴۲} است و نباید منتظر کمک خارجی بود. برای به دست دادن برداشتی اولیه از آرای این شش نفر، به اختصار یادآوری می شود که هر شش نفر در عین برخورداری از زمینه فرهنگی و اجتماعی و فلسفی مشترک در زمینه خاصی هم متبحر و متخصص بوده اند و اغلب هم در ایران ناشناخته اند. او یکن در زمینه اقتصاد نظری و نظام سازی صاحب نظر بود و محور اصلی تفکر او این شعار بود: بدون آزادی، انسان انسان نیست. این شعار ما را به یاد آموزه عارف بزرگ خودمان، ابوسعید ابوالخیر می اندازد که به استناد رهنمود مولا علی (ع)^{۴۳} می گوید:

خدایت آزاد آفریده آزاد باش. در ادامه مفهوم آزادی را در نظر او یکن بیشتر خوهم کاوید. روپکه دانشمند اقتصاد نظری با دیدگاه های فلسفی و مذهبی بود که رابطه انسان با خدا را در پیشرفت اقتصادی موثر می دانست و می کوشید با الهیات مسیحی کار کند. الکساندر روستو تحلیلگر تاریخ فرهنگی بود و با دید جامعه شناسانه کتاب معروف خود، مکان یابی اقتصادی^{۴۴} را نوشت و از نقد خود لیبرال ها ابایی نداشت. مولر آرماک در عین آن که نظریه پرداز اصلی نظام اقتصاد اجتماعی بازار آلمان بود، در زمینه رابطه مذهب و اقتصاد صاحب نظر بود و کارهای ماکس وبر را دنبال می کرد. بوهم هم از عرصه حقوق به این گروه پیوست و با دیدگاه حقوقی خود کار نظام سازی او یکن را تکمیل کرد. لودویگ ارهارد هم اقتصاددانی عملگرا بخصوص در زمینه سیاست های پولی بود و

سیاست‌های اقتصادی پس از ارهارد هستند. هانس ویل گه‌روت^{۲۵} سوسیال دموکرات‌ها را عامل انحرافات پولی و مالی دوران جدید می‌داند و آن‌ها را به سختی نقد می‌کند.

والتر اویکن (۱۹۵۰-۱۸۹۱)

او را می‌توان بدون تردید پایه‌گذار مکتب اوردو و محور مدرسه فرایبورگ و در یک کلام مهم‌ترین چهره نئولیبرال آلمان دانست. پس از او فردریش هایک و اریش هویمان^{۲۶}، کرسی تدریس او را در دانشگاه فرایبورگ از آن خود کردند. او در برابر لسه‌فر کلاسیک‌ها و برنامه‌ریزی سوسیالیست‌ها موضع گرفت و با مناخله‌گری‌های بی‌حد و مرز دولت در اقتصاد (مثل نازی‌ها) به مقابله برخاست. از او دو کتاب عمده تحت عنوان زمینه اقتصاد عمومی (۱۹۴۰) و اصول بنیادی سیاست اقتصادی (۱۹۵۲) به جای مانده که پس از مرگش منتشر شدند. او علاوه بر این، نظرات خود را در مقالات پراکنده هم منتشر می‌ساخته اما مهم‌ترین کار او بنیانگذاری سالنامه اوردو با کمک و همراهی فرانتز بوهم در سال ۱۹۴۷ بود که در آن نظرات خود و همکاران نئولیبرال‌ش (مثل هایک) را منتشر می‌کرد. بدون تردید اویکن با نظرات خود در شکل‌گیری نئولیبرالیسم نقش‌آفرین بود و از این لحاظ معروف‌ترین اقتصاددان آلمان در قرن بیستم به شمار می‌رود. می‌توان کتاب اصول بنیادی سیاست اقتصادی او را مانیفست اندیشه‌های هنجاری نظام اقتصادی دانست. او برای استقرار نظام رقابتی و حفظ کارایی آن، پایبندی به دو دسته از اصول را لازم می‌شمرد: اصول سازنده^{۲۷} و اصول نظم‌دهنده.^{۲۸} او یکی از اصول سازنده یعنی استقرار سازوکار قیمت‌ها

او رابطه محکمی بین اعتبارآفرینی و پول‌سازی بانک‌ها و میانگین کمبود کالا به صورت پول ذخیره کالایی برقرار می‌کرد. اصل سوم بازگذاشتن بازار برای انجام کارکرد هماهنگی و نظارت بر امور اقتصادی بود.

از نظر او رقابت باید در بازارها آزاد باشد. او برای این کار پیشنهادهایی ارائه می‌دهد مثل محدود کردن واردات از طریق گمرک و تجارت و آزادی شغل و حفظ حق اختراع. اصل مالکیت خصوصی هم شرط لازم برای تحقق رقابت است. پیشنهاد دیگر او توجه به اصل آزادی انعقاد قراردادهاست. در عین حال کارتل‌بندی نباید آزاد باشد. اصل دیگر آزادی مسئولیت‌پذیری برای انعقاد قراردادها و محدود کردن شکل قراردادهاست که امری حقوقی محسوب می‌شود. ثبات و استمرار سیاست اقتصادی هم که با کمک آن رقابت مصرف‌کننده و تولیدکننده و ضمانت کافی برای سرمایه‌گذاری و مصرف‌درازمدت برقرار می‌شود، یکی دیگر از پیشنهادهای اوست. غیر از این ۷ اصل سازنده او، عده‌ای اصول نظم برانگیز را مطرح می‌کنند، مثل دخالت‌های سیاست اقتصادی (دولت) در موارد ضروری یا نظارت بر انحصارات طبیعی؛ در این زمینه بوهم بسیار به او کمک کرد، همچنین در مورد سیاست توزیع درآمدها که اصلاح درآمدهای پیش‌بینی نشده از طریق مالیات‌های تصاعدی بر درآمد را لازم و در شرایط عرضه‌های افراطی، دخالت در قیمت‌ها را ضروری می‌داند. جالب است که در آن زمان (سال ۱۹۵۲) اویکن برای حفظ محیط زیست نیز نظرات و پیشنهاداتی ابراز داشت. او و سایر نمایندگان اولیه نئولیبرال

صورت برجسب دخالت تلقی می‌شود، اما حفظ رقابت چارچوب و فرآیند است. در این راستا ایجاد نظام، مهم‌تر از دخالت در جزئیات بود. همین مساله بعدها ارنست دور^{۲۹} را بر آن داشت رساله مهمی درباره سیاست فرآیندی و سیاست اقتصادی بنویسد و آن دو را از هم تفکیک کند. او برای تثبیت نظام، سیاست فرآیندی یعنی حفظ چارچوب‌های اقتصادی را مهم‌تر از سیاست اقتصادی می‌داند؛ به عبارت دیگر سیاست اقتصادی را تابعی از نظام اقتصادی می‌داند. در این‌جا این سوال مطرح می‌شود که نظام اقتصادی یعنی چه؟ به این پرسش خیلی‌ها از جمله هایک و اویکن پاسخ داده‌اند. ایسینگ با الهام از پاسخ اویکن گفته است: منظور از نظام، کل قوانین و قواعدی است که شکل خاصی از شیوه رفتاری افراد اقتصادی را توجیه و تجویز یا رد کنند و بویژه توزیع صلاحیت‌های تصمیم‌گیری (چه به صورت متمرکز و چه به صورت غیرمتمرکز) و ابزارهای متناسب و لازم برای ایجاد هم‌آینگی را به وجود آورند.^{۳۰}

اما اویکن در اولین شماره سالنامه اوردو مقاله‌ای تحت عنوان رساله سیاست مربوط به نظام اقتصادی نوشت و آزادی را به عنوان اصل اساسی نظام مطلوب خود مطرح کرد: بدون آزادی و بدون استقلال و خوداتکایی خودانگیخته انسان، انسان نیست. بعدها بسیاری از متفکران نئولیبرالیسم درباره آزادی داد سخن داده‌اند، از جمله مانفرد اشترایت استاد اقتصاد دانشگاه مانهایم و عضو برجسته موسسه ماکس پلانک در مقاله مفصلی حدود آزادی نئولیبرالیسم را روشن می‌کند و فرق آن را بین

آزادی مورد نظر استوارت میل و اسمیت بیان می‌دارد که بازگو کردن آن مجال بیشتری می‌طلبد. در این جا می‌خواهم از متفکران دینی نواندیش چون سروش و ملکیان و دیگران طلب کنم رابطه آزادی و ایمان دینی را در اسلام بشکافند و به این پرسش پاسخ دهند که آیا ایمان اسلامی با آزادی مخالف است، چنان که شیخ فضل الله نوری در مکتوبات خود تأکید می‌کند که در اسلام آزادی نیست! نویسنده مایل است به موسسه گفت‌وگوی ادیان که کار درخشان سمینار دین و مدرنیته را انجام داده است، پیشنهاد کند بحث آینده خود را به این موضوع اختصاص دهند، زیرا نمی‌توان به سنت‌گرایان چنین امیدی بست.

بر اوپکن غیر از مخالفان مارکسیست و سوسیالیست‌ها و دموکرات‌ها (مثل کارل شیلر) ایراداتی گرفته‌اند که برخی سیاسی و برخی اقتصادی‌اند. هانس ویل که دوت به قسمتی از ایرادات فنی و اقتصادی آنان در شماره ۴۹ سالنامه اوردو پاسخ گفته است که خلاصه آن چنین است: شکست‌ها و انحرافات سیاست‌های اقتصادی آلمان پس از ارهارد را نباید به گردن نئولیبرال‌ها انداخته بلکه بیشتر آن‌ها توسط سوسیال دموکرات‌ها به وجود آمده‌اند که می‌کوشیدند بین رهنمودهای کینز و اوپکن تلفیقی ایجاد کنند که با شکست مواجه شد. اصرار آنان در پیروی از الگوی اقتصاد رفاه اسکانندیانوی موجب ناکامی‌های اقتصادی این کشور گشت. آنچه در کلیه نظرات نئولیبرال به چشم می‌خورد، توجه جدی آنان به عوامل غیراقتصادی است.

نقد و تحلیل

نخستین پرسشی که برای خواننده فارسی زبان مطرح می‌شود، این است که آیا کتاب‌های اوپکن پس از ۸۰-۷۰ سال آن هم در یک کشور کم‌تر توسعه یافته مثل ایران قابل خواندن و فراگرفتن است، بخصوص که در این جا رسم حاکم آن است که کتاب‌های انگلیسی زبان و مخصوصاً برندگان جوایز نوبل اقتصادی را بخوانند و اندیشه‌های آنان را پیاده کنند؟ پروفیسور کریستیان وایزاکر^{۵۳}، استاد ممتاز اقتصاد دانشگاه کلن به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد و دو تن از محققان جوان این کشور به نام‌های اینگو بیس^{۵۴} و مارتین لشکه^{۵۵} جایگاه او را در برابر راولز، بوکانان، اولسون، بکر، پوپر، کوازو

و ویلیامسون قرار می‌دهند و از او به عنوان بزرگ‌ترین متفکر اقتصادی آلمان در قرن بیستم یاد می‌کنند. خلاقیت اوپکن در آن بود که با بهره‌گیری از ارثیه مکتب تاریخی با طرح نظام اقتصادی نظریه معرفت‌شناسی را جایگزین نظریه اقتصادی خالص کرد. این مساله امروزه برای کشورهای کم توسعه بسیار حیاتی است.^{۵۶} بیس می‌گوید شیوه جدید هدایت سیاسی یک جانبه از لحاظ علمی نیاز به شناختی دارد که ما از جامعه به دست می‌آوریم؛ از این لحاظ نظریه اوپکن فقط ارزش تاریخی ندارد، بلکه ارزش راهبردی (استراتژیک) هم دارد.^{۵۷}

با طرح نظام اقتصادی، فلسفه، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، تاریخ انسان‌شناسی، روان‌شناسی، حتی علوم زبانی، جغرافیا و زیست‌شناسی وارد اقتصاد می‌شوند. بنابراین امروز باید آثار اوپکن را به جای آرو، سن،^{۵۸} بین مور^{۵۹} و حتی لومان و هابرماس مورد مطالعه قرار داد و خوانند. اندیشه‌های اوپکن در امر نظام نوعی خلاقیت روشنفکرانه است که بدیل‌هایی روشن در سیاست اقتصادی و اجتماعی مطرح می‌کند. از این لحاظ او را باید یکی از پیشروان نظام اقتصادی اجتماعی بازار آلمان دانست. مهم‌ترین ویژگی روش‌شناسانه او آن است که وی در نظام اقتصادی بر تضاد و شقاق^{۶۱} بین علوم دقیقه و علوم تاریخی فائق می‌آید. وقتی او در سال ۱۹۳۳ مقاله تحولات ساختاری دولت و بحران سرمایه‌داری خود را نوشته به تحلیل بحران و هرج و مرج فکری آن زمان پرداخت و تأکید کرد ایدئولوژی‌های حاکم اغلب به نتایجی ضد آنچه مورد نظر و مقصود بوده است می‌انجامند و زمینه را برای مداخله‌گرایی‌های دولت و هرج و مرج اقتصاد کل فراهم می‌آورند و این خطای روشنفکرانه بزرگی است که باید برای جلوگیری از اضمحلال جامعه آن را اصلاح کرد. دومین زمینه مورد تحلیلی اوپکن آن است که آیا علم اقتصاد بورژوازی (طبقه متوسط) به طور کلی قادر به خلق و پالایش شناخت‌هایی هست که مطلوب باشند و خودکامانه و نامتناسب در برابر مسیر زمان نایستند و به تبلیغات طبقاتی نیز وابسته نباشند؟ وایزاکر با استفاده از تفکر نسبی‌گرایانه^{۶۲} به این پرسش پاسخ مثبت می‌دهد. به طور کلی نقطه ارزشمندی کار اوپکن در شناخت عینی و غلبه بر شناخت‌های ذهنی‌گرایانه است که اغلب به صورت

داوری‌های عام‌الاعتبار نمود پیدا می‌کنند و بر سامان‌های نزدیک به واقعیت متکی هستند. اوپکن در نظریه شکل‌شناسی بازار خود (او به معرفی صد شکل می‌پردازد) دچار گزاره‌گویی می‌شود، ولی خود سرانجام دو شکل بازار، یعنی اقتصاد مبادله و اقتصاد متمرکز اناری را در برابر هم قرار می‌دهد. او به مساله شکل‌گیری قدرت در اقتصاد می‌پردازد و می‌گوید باید قدرت بازار را جانشین قدرت دولت کرد و هماهنگی بین پدیده‌های اقتصادی را بر اساس اطلاعات درست مورد نیاز بازار به دست آورد، دولت با انتخاب نظام اقتصادی این کار را انجام می‌دهد. بیس در تحلیل اندیشه‌های اوپکن دیدگاه پوزیتیویستی او را مورد تأکید قرار می‌دهد؛ بر اساس دیدگاه او برای نظام چهار ارزش بنیادی و نهایی به عنوان هدف وجود دارند: تعامل اجتماعی، امنیت اجتماعی، آزادی فردی و اشتغال کامل؛ او سپس می‌گوید به نظر اوپکن بدون آزادی فردی، نه تأمین اجتماعی و نه اشتغال کامل ایجاد می‌شود، زیرا بدون آزادی فردی، مسائل اجتماعی حل و فصل نمی‌شوند. بنابراین پیام اصلی اوپکن در نظام اقتصادی، تأمین و استقرار آزادی فردی در برابر فقدان آن در نظام اقتصاد متمرکز اداری است. اوپکن نظام‌های اقتصادی بینابین را نظام‌هایی ناپایدار می‌داند که سرانجام در نظام اقتصادی دولتی استحاله می‌شوند. به نظر بیس، اوپکن پیشنهاد می‌کند دولت باید جلوی تغییرات ساختاری نامطلوب را بگیرد، قدرت خصوصی (تشکیل انحصارات) را کنترل کند و خود هم مستقیماً در اقتصاد دخالت نکند. اوپکن با طرح اصول بنیادی خود، در حقیقت کار تفکیک قوای منتسکیو را انجام می‌دهد. بیس نظریه او را مثل منطق دیالکتیک هگل به تز (لیبرالیسم)، آنتی‌تز (سوسیالیسم) و سنتز (اوردولیبرال) تقسیم می‌کند و به قول خودش موقعیتی اورتوگونال^{۶۳} برای او برمی‌گزیند.

ایراد بزرگی که بر اوپکن گرفته‌اند، اصرار او بر وجود دولت مقتدر مرکزی است که خواه‌ناخواه جای تفکر انگیزشی آزاد را می‌گیرد، به علاوه تصمیم‌گیری کلی امور در اقتصاد نوعی تصمیم‌گیری اقتصاد متمرکز اداری است. اوپکن کنترل قدرت را اول در توازن مالی می‌بیند که نوعی تصمیم‌گیری کلی است، دوم در مخالفت با دولت متمرکز اداری، سوم در برابری عمومی

و چهارم در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی و تجزیه و تقسیم افقی قدرت.

به نظر مارتین لشکه، اویکن دیدگاه مردم‌سالارانه (دموکراتیک) خود را در پرهیز از ایدئولوژی و رانت‌خواری^{۲۲} مطرح می‌کند و در اولی ایدئولوژی سوسیالیستی و در دومی نظریه لیبرالیسم کلاسیک را می‌بیند که اولی بر قدرت‌طلبی دولت و دومی بر قدرت‌طلبی بخش خصوصی مبتنی است. به همین دلیل از نظر لشکه تصور اویکن از دولت، دموکراتیک نیست و درست این‌جاست که او به اقتصاد سازندگی^{۲۵} جیمز بوکانان نزدیک می‌شود. لشکه نظریه نئولیبرال را غیردموکراتیک و فاقد توجیه کافی می‌داند؛ با این حال صلاحیت علمی اویکن را هایک و بوکانان تأیید می‌کنند، مخصوصاً نظریه تجزیه قدرت او را. به هر حال ادغام دولت و اقتصاد در نئولیبرالیسم برای تصمیم‌گیری شناخت‌شناسانه کار مشکلی است. شکست فرانسه در برنامه‌ریزی شیوه فرانسوی^{۲۶} و ولایت‌مداری دولت پس از میتران، نشان می‌دهد این کشور تنها با ادغام در اروپای آزاد از برنامه‌ریزی دولتی نجات یافت. انگلستان هم تا قبل از تاچر همین حالت را داشت. به نظر وایزاکر نه اقتصاد اجتماعی بازار آلمان و نه مکتب تاریخی، تئوری منسجم و شفافى نداشته‌اند و هنوز هم ندارند؛ امروزه نظریه اقتصاد سازندگی غلبه دارد که افرادی چون بوکانان و هایک آن را نمایندگی می‌کنند. در یک کلام در ترکیب آزادی و عدالت حق تقدم با آزادی است.

در نوشته بعدی تقسیم‌بندی دیگری از متفکران آلمانی نئولیبرال ارائه خواهد شد.

پانویس‌ها

۱. Ordoliberalismus

۲. آشتیانی، منوچهر: جامعه‌شناسی شناخت کارل مانتهايم، نشر قطره، ۱۳۸۴.

۳. L.V. Mises

۴. F.A. Hayek

۵. Oskar Lange

۶. Mont-Pelerin Society

۷. Soziale Markt Wirtschaft

۸. هایک در یکی از مقالات خود به انگلیسی می‌پردازد

مفهوم اجتماعی Social چیست؟

۹. W. Eucken

۱۰. F. Boehm

۱۱. L. Misch

۱۲. بروکهاوس (Brockhaus)، همان‌جا.

۱۳. G. Schmoller

۱۴. Manfred Strelt

۱۵. Starbatty، ل.ر.ک مقاله نئولیبرالیسم یا اردولیبرالیسم، تاریخ عقاید ده استاد، ناشر اوتمار ایسینگ (O. Issing)، ترجمه همین قلم، نشر دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۶۸.

۱۶. هانس بسترز (H. Besters) در مقاله نئولیبرالیسم مندرج در

Handbuch-Mart Wirtschaft.

۱۷. رالف دارندورف (R. Dar endorf) در فصلنامه Orientierungen، نشریه بنیاد ارهارد، بن.

۱۸. مصاحبه نگارنده با استاد مولر آرماک مندرج در شماره ۹۹۴ مجله تهران، اکتومبیست، ۱۷ تیر ۱۳۵۱.

۱۹. ارنست مانندل (E. Mandel)، اقتصاددان مارکسیست بلژیکی.

۲۰. هاروی، دیوید: نئولیبرالیسم، ترجمه دکتر محمود عبدالله‌زاده، نشر اختران، ۱۳۸۶.

۲۱. Ludwig Erhard - Stiftung, Bonn.

۲۲. Ordos Jahrbuch fur Ordnung vonWirtschaft. Gesellschaft.

۲۳. O. Lenel, H. Groener, W. Hamm,

E. Heuss, E. J. Mestmae cher

Wenhard Moschel, J. Molsberger,

P. Oberender, R. Sally, A. Schueller,

V. Vanberg, Ch. Watrin, H. Willegradt.

که همه از استادان شاغل یا بازنشسته دانشگاه‌های آلمان هستند.

۲۴. ر.ک: صمدی، سیدهادی: چگونگی بازسازی اقتصاد آلمان پس از جنگ جهانی دوم، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۲۵. Deutchlan ueher alles

۲۶. ر.ک: هیوز، استوارت: هجرت اندیشه اجتماعی، ترجمه دکتر عزت‌الله فولادوند، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۷۶.

۲۷. Demagogie u. Vermassung

۲۸. Julilisturm، ر.ک: صمدی، سیدهادی: چگونگی بازسازی اقتصاد آلمان پس از جنگ جهانی دوم، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۲۹. Supply

۳۰. Demand

۳۱. Produktivistes

۳۲. ر.ک: صمدی، سیدهادی: چگونگی بازسازی اقتصاد آلمان پس از جنگ جهانی دوم، نشر دانشگاه تهران، ۱۳۶۸.

۳۳. Tolenzanz

۳۴. Walter Eucken

۳۵. Wilhelm Roepke

۲۶. A. Rustow

۲۷. Alfred Mueller-Armack

۲۸. Franz Boehm

۲۹. Ludwig Erhard

۳۰. نگارنده به هیچ وجه معتقد به اقتباس دقیق آن تجربه بازسازی در ایران نیست، ولی اصرار دارد غیر از آگاهی از تجربه‌های انگلیسی، آمریکایی و فرانسوی، راه‌های دیگری هم برای پیشرفت و توسعه اقتصادی هست. در این زمینه رجوع کنید به کتاب مفصل توسعه اقتصادی، تألیف پروفیسور هممر (Hemmer)، تحت عنوان مسائل اقتصادی کشورهای کم توسعه، ترجمه همین قلم که اخیراً بوسیله سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی منتشر شده است.

۳۱. Endogen

۳۲. Exogen

۳۳. اصل فرموده منسوب به حضرت امیرالمومنین علی (ع) این است: لا تکن عبد غیرک و قد جملک الله حرا. به نقل از بحارالانوار، جلد ۷۷ و شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدیید، جلد ۱۶، باب ۳۱ و نیز فلسفه اخلاق استاد شهید مطهری، ص ۱۵۶.

۳۴. Ortbestmmugen

۳۵. لسهفر اصطلاح فرانسوی مربوط به عصر دیکتاتوری لویی چهاردهم می‌باشد. معروف است که کولبر (Colbert)، وزیر دارایی مقتدر لویی چهاردهم غذای از بازرگانان و متفکران اقتصادی وقت را به کاخ خود دعوت کرد و برای چاره‌جویی درباره مشکلات اقتصادی ناشی از تفکر فیزیوکرات‌ها و مرکان‌تیلیست‌ها از آنان پرسید چه باید کرد. یک بازرگان به نام لوژاند (gendre Le monde va de lui meme) فریاد زد: Le monde va de lui meme, Laissez Faire, Laissez Passer، یعنی: بگذارید کارها انجام شود، بگذارید مبادلات انجام گیرد، دنیا به روال طبیعی خود پیش می‌رود.

۳۶. Erieh Hauptmann

۳۷. Konstilulerndn Prinziplien

۳۸. Regulierende Prinziplien

۳۹. Markt form

۴۰. Geldschopfung

۴۱. E. Duerr

۴۲. Issing, O. Wirtschafts Lexikon، جلد ۳

۴۳. Prof. C. Christian Weizaecker

۴۴. Ingo Bies

۴۵. Martin Leschker

۴۶. با در نظر گرفتن شرایط و امکانات هر کشور.

۴۷. سالنامه اوردو، شماره ۵۵، ص ۳۳۴.

۴۸. Arrow

۴۹. A. Senn

۵۰. Bin more

۵۱. Antinomie

۵۲. Relativismus

۵۳. Orthogonal

۵۴. Rent - Seeking

۵۵. Konstitutionsoekonomik

۵۶. Planification Francaise